

قدیمی قلعه آبکوه از خاطرات قصابی‌های قدیم می‌گوید

خرید گوشت با پول حلبی



سیرجانی‌ا در کوچه پس‌کوچه‌های قلعه آبکوه و در همسایگی مسجد جامع آن، قصابی قدیمی روزگاری گذراند که شصت سالش تمام شده است. تانیم قرن پیش در مغازه حاج محمد جلایری خیابانی، به جز گوشت، از شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا می‌شد، از حبوبات و نان و پنیر گرفته تا نفت و داروهای گیاهی و هیزم، زغال زیرکریسی، مرغ و خروس زنده.

● خرید گوشت سفند از محمد آباد

قبل از اینکه عمو و پدرش قصابی راه بیندازند، مغازه‌شان خواربارفروشی بود که همه چیز در آن پیدا می‌شد. بعدها که اختصاصی گوشت می‌فروختند، دو نفر دیگر راهم به نام‌های محمد باقریان و کاظم چوبدار آوردند تا با هم کار کنند. آن زمان دام‌ها از بازار دام در محمدآباد که نزدیک بولوار شهیدرستمی است، تهیه می‌شد. حاج محمد که آن روزها راه یاد دارد، می‌گوید: خاطر هست صبح سحر در گرگ و میش هوا به بازار دام می‌رفتیم و گاه تا پنجاه شصت گوسفند می‌خریدیم. حیاط خانه پدری ام بزرگ و پانصد متر بود و یک قسمتش مخصوص کشتار دام بود. دو نفر سلاخ داشتیم که یکی از آن‌ها ماشاء... چوبدار، برادر یکی از شرکا بود. از ساعت ۸ صبح سلاخی این پنجاه شصت دام شروع می‌شد تا صلات ظهر که همه چیز جمع می‌شد و حیاط تمیز بود.

محمد آقا که تمام دوران کودکی و نوجوانی و جوانی اش را در کار قصابی گذرانده است، تعریف می‌کند: آن زمان این اطراف بیابان بود. کارخانه قند آبکوه از اینجا دیده می‌شد. مشتری‌های ما از ملک آباد و فلسطین و خانه‌های سازمانی کارخانه قند و آپارتمان‌های مرتفع و ششصد دستگاه بودند.

● ابتکار پدر به جای حساب دفتری

حاج محمد قصاب از پول‌های حلبی یک شاهی و دو شاهی می‌گوید که دست‌ساز و ابتکار پدرش بود: «این سکه‌ها با نام وفامیلی عباسعلی جلایری به عنوان ژتون به مشتری‌ها داده می‌شد.»

او ادامه می‌دهد: قدیم مثل الان پول دست مردم نبود. زندگی کارگرها با پولی که آخر هر ماه از سرکارگرایا کارخانه و اداره می‌گرفتند، می‌گذشت. برای همین اکثر مغازه‌های خواربار و قصابی‌ها حساب دفتری داشتند. پدرم برای اینکه حسابش درست باشد و اشتباهی نشود، تعداد زیادی پول حلبی با اسم خودش درست کرده بود. اول ماه به آن‌هایی که می‌شناخت و تقاضای خریدنسیه داشتند، از آن پول می‌داد و در دفتر، مقدارش را می‌نوشت. آن مشتری تا آخر ماه با آن سکه‌های حلبی می‌توانست از قصابی پدرم و شرکا خرید کند. آن سکه مثل ژتون و یک کالا برگ بود، با این تفاوت که آخر ماه باید آن پول‌های حلبی را تسویه می‌کردند.

حاج محمد از گوشت‌های کوبنی و یخی هم می‌گوید که بعدها به بازار آمد و کم‌کم زمزمه جواز گرفتن قصاب‌ها هم شنیده شد. «بعد از انقلاب روبه‌روی همان بازار دام، کشتارگاهی راه افتاد، دام‌ها زیر نظر شهرداری همان جاذب می‌شد و مهر می‌خورد. از آن به بعد فقط قصاب‌های دارای پروانه کسب از آن گوشت‌های مهرشده و یخی که وارداتی نیوزیلند و استرالیا بود، سهم داشتند.»

سندوق خاطرات

امید محله

نوجوان کاراته‌کار محله کوی امیرالمؤمنین (ع) تلاش می‌کند موانع سرراهش را بردارد

کارکردن

به عشق ورزش

حسین برادران فراوقتی برای رسیدن به هدفی سرسخت باشی، مشکلات را راحت تر تحمل می‌کنی. محمدنظیف کار هفده ساله هر روز سطل رنگ دستش می‌گیرد و همراه پدر سر ساختمان می‌رود تا بتواند هزینه‌های ورزش را خودش تقبل کند. گرفتن مدال‌های تالابی کاراته، انگیزه او برای این تلاش هاست. محمد از هشت سال قبل کاراته را شروع کرده است. او موفقیت‌های ورزشی اش را مدیون فداکاری‌های پدر و مادرش می‌داند.

● چه شد کاراته‌رانی ورزش انتخاب کردی؟

از بچگی علاقه زیادی به رشته‌های رزمی داشتم. کاراته برای من ورزش نیست، عشق است. این علاقه به حدی است که برای تأمین هزینه باشگاه و لباس سرکار می‌روم تا بتوانم هزینه‌های باشگاه را تأمین کنم.

● به ورزش دیگری هم علاقه داری؟

فوتبال ورزش مورد علاقه‌ام است. الان هفته‌ای دو روز به سالن ورزشی می‌روم و فوتبال بازی می‌کنم. البته فوتبال بیشتر برایم جنبه سرگرمی دارد.

● چه کسانی بیشتر حمایت می‌کنند؟

پدر و مادر هر دو از من حمایت می‌کنند. اما مادر خیلی همراهم است. ما وضعیت مالی متوسطی داریم. تا چند سال پیش، مادرم همیشه از پول خوراکی و پوشاک خانواده صرفه جویی می‌کرد تا هزینه شهریه و لباس ورزشی ام را پرداخت کند. او در همه مسابقات باشگاهی و استانی همراهم بود و تشویق می‌کرد.

● از موفقیت‌هایت در این هشت سال بگو.

این سال‌ها در چند دوره مسابقات باشگاهی و استانی حضور داشتم که حاصل آن، کسب هفت مدال رنگارنگ و مقام اول تاسومی مسابقات بود. چند هفته قبل نیز در مسابقات کشوری کاراته که در همدان برگزار شد، شرکت کردم و توانستم مقام سوم مسابقات کشوری را به دست آورم.



● یکی از خاطرات ورزشی ات را بر ایمن بگو.

در اولین مسابقات استانی، حریف قدری داشتم که بسیار حرفه‌ای بود و توانست در اولین رقابت ورزشی که با هم داشتیم، شکستم بدهد. به جای غصه خوردن، تلاش و تمرین کردم. سال بعد در مسابقات استانی با همان فرد روبرو شدم. او که حتی فکر نمی‌کرد شکستش بدهم، با تمسخر گفت: «آمده‌ای یک بار دیگر هم شکست بخوری؟» خیلی ناراحت شدم. تمام نیرویم را جمع کردم و در یک مبارزه سخت، او را شکست دادم که بهترین پیروزی و خاطره ورزشی‌ام است.

● اوقات فراغتت را غیر از ورزش چگونه می‌گذرانی؟

به کتاب خواندن خیلی علاقه دارم. کتاب شعر و داستان‌های زیادی خوانده‌ام. خواندن کتاب علاوه بر دادن اطلاعات و آگاهی بیشتر، پندآموز و زندگی‌ساز است. بخشی از کتاب‌هایی که می‌خوانم، درباره ورزش کاراته، فنون و بزرگان کاراته است.

● ورزش کاراته را تا کجا ادامه خواهی داد؟

تا زمانی که سن و سال و نیرویم اجازه بدهد، کاراته را ترک نخواهم کرد. عضویت در تیم ملی کاراته و درخشش در عرصه‌های بین‌المللی آرزویم است. بعد از آن هم می‌خواهم مدرک مربیگری ام را بگیرم و در محله خودمان باشگاه ورزشی راه بیندازم.